

با سلام خدمت آقای شهبازی عزیز و دوستان گرامی

**گر آتش دل برزند بر مؤمن و کافر زند
صورت همه پرآن شود گر مرغ معنی پر زند**

اگر آتش دل روشن بشود بر همه بندگان خدا اثر میگذارد و مثل ذهن ما انسانها رو به خوب یا بد تقسیم نمیکند. اگر مرغ حضور ما پر بزند و ما به حضور دست پیدا کنیم صورت ها و وضعیت های مادی ما همیشه در اثر آن حضور تغییر میکنند.

**عالم همه ویران شود، جان غرقه‌ی طوفان شود
آن گوهری کو آب شد، آن آب بر گوهر زند**

همه عالم ذهن ما در اثر آن حضور ویران میشود جان ذهنی ما غرق طوفان حضور میشود و پس از اینکه گوهر ذهن ما از بین رفت و به آب حضور تبدیل شد سپس آن آب به گوهر واقعی تبدیل میشود.

**پیدا شود سرّ نهران، ویران شود نقش جهان
موجی برآید ناگهان بر گنبد آخضر زند**

سر نهران یا خداییت ما پیدا میشود و ارزش همانندگی ها و نقشها برای ما از بین میرود موج خداییت و حضور میاید و تمامی آسمانها و زمین را در برمیگیرد.

**گاهی قلم کاغذ شود، کاغذ گهی بی خود شود
جان خصم نیک و بد شود، هر لحظه‌ای خنجر زند**

قلم خداوند برای ما مینویسید و تبدیل به کاغذی میشود که بوسیله آن کاغذ ما به خرد خدا دست پیدا میکنیم اما آن کاغذ خود ندارد و ما از آن خرد برای تقویت منیت خود نمیتوانیم استفاده کنیم. حضور الهی دویی های ذهن ما را از بین میبرد و هر لحظه به خوب و بد ذهن حمله میکند.

**هر جان که الهی شود در خلوت شاهی شود
ماری بود، ماهی شود، از خاک بر کوثر زند**

هر جانی که به خدایت خود دست پیدا کند و وارد خلوت خداوند یعنی این لحظه بشود اگر مانند مار هم بشود بوسیله لطف خداوند به ماهی تبدیل میشود و از کمیابی و کمیابی اندیشه به کوثر و فراوانی خداوند دست پیدا میکند.

از جا سوی بی جا رود، در لامکان پیدا شود
هر سو که افتد بعد از این بر مُشک و بر عنبر زند

از فضای ذهن به سوی بی فضایی و بی مکان بودن این لحظه حرکت میکند و پس ازینکه در این لحظه با خداوند یکی شد به هر عملی که دست بزند زیبایی و خرد خدا را به آن میریزد.

در فقر درویشی کند بر اختران پیشی کند
خاک درش خاقان بود، حلقه‌ی درش سَنجر زند

حتی اگر در وضعیت مادی فقر هم داشته باشد باز هم مثل یک درویش و با عزت زندگی خواهد کرد و خود را از اخترها که نشانه هم هویت شدگی ها هستند برتر خواهد دانست. به چنان خرد و لطف الهی دست پیدا میکند که تمامی جهان فرم به او نیاز داشته باشند

از آفتاب مُشتعل هر دم ندا آید به دل
تو شمع این سر را بهل تا باز شمعت سرزند

خداوند هر لحظه به ما میگوید تو به ذهن و حرفهای ذهنت گوش نده و آنرا خاموش کن تا من به تو شمعی برتر بدم و راه حل را نشانت بدهم.

تو خدمت جانان کنی سر را چرا پنهان کنی
زر هر دمی خوشتر شود، از زخم کان زرگر زند

تو که در خدمت خدا هستی چرا من ذهنی و هم هویت شدگیهایت را از او پنهان میکنی؟ اگر هم هویت شدگیهایت را شناسایی بکنی و آنها را به خداوند نشان بدهی در اثر حمله خداوند به هم هویت شدگیهایت زر حضور تو هر لحظه زیباتر میشود و عمق و لطافت تو بیشتر خواهد شد.

دل بی‌خود از باده‌ی ازل، می‌گفت خوش‌خوش این غزل
گر می‌فرو گیرد دمش، این دم ازین خوش‌تر زند

دل مولانا در حالی که من ذهنی رو از دست داده بود و به خداییت کامل تبدیل شده بود با شور و وصفی خاص این غزل را سروده است و مولانا میگوید اگر هر لحظه بتواند دم من ذهنی را خاموش کند لحظه بعد غزل را زیباتر خواهد گفت.

عباس از شیراز